

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: روبرت فینزتوم  
برگردان: خ. طه‌پوری  
۲۱ اپریل ۲۰۲۴

## رمز موفقیت چین

### مصاحبه با پرفسور ژانگ

(۱)

چین چگونه توانست به این موفقیت‌ها دست یابد؟

وقتی ما دست‌آوردهائی را که در بخش‌های قبلی کتاب ذکر شد، به یاد می‌آوریم، برایمان این سؤال پیش می‌آید که چین خلاف بسیاری دیگر از کشورهای در حال رشد چگونه توانست به این موفقیت‌ها دست یابد. در این مورد از استاد برجسته روابط بین‌المللی و رئیس انستیتوت چین وابسته به دانشگاه معروف فودان در شانگهای و در عین‌حال رئیس "اکادمی علوم اجتماعی شانگهای" و عضو هیأت رئیسه "اندیشکده ملی" و همکار ارشد "انستیتوت چونکیو برای تحقیقات ستراتیژیک و تکامل و توسعه" آقای ژانگ وای وای نظر خواستیم. او با "روح اروپائی" بخوبی آشناست. او سال‌ها در یک دانشگاه سوئیسی تحصیل و همین‌طور مدت مدیدی در دانشگاه‌های سوئیس تدریس کرده است.

\*\*\*\*\*

س: جناب پرفسور ژانگ رشد و توسعه چین با سرعتی باورنکردنی پیش می‌رود. وجه مشخصه رشد چین کدام است؟ چرا چین این‌قدر موفق است؟

پ: مدل چینی و یا مدل چین چندین وجه مشخصه دارد. اول این‌که امرار معاش مردم را در نظر دارد، یعنی این‌که هر کاری که صورت می‌گیرد، چه اصلاحات سیاسی و چه اصلاحات اقتصادی و یا اصلاحات اجتماعی، هر چیز که تغییر داده می‌شود باید در جهت بهبود امرار معاش مردم باشد، چه از نظر مادی و چه غیر مادی مثلاً فرهنگی و یا معنوی. به سخن دیگر، اعمال سیاست نه به خاطر سیاست، بلکه مسأله همیشه بر سر بهبود ملموس گذران زندگی مردم است. فکر می‌کنم این مهم‌ترین وجه مشخصه است.

من "تفکر عملی" را دومین وجه مشخصه مدل چینی می‌دانم. جمله معروف دنگ سیائوپینگ این بود: "عمل ملاک حقیقت است." یعنی همه چیز باید در عمل آزموده شود که آیا جواب می‌دهد یا نه و تا چه اندازه می‌تواند وضعیت زندگی مردم را بهبود بخشد و در اینجا مسأله بر سر یک فرضیه انتزاعی نیست، بلکه واقعیت محض است. باید متوجه شد که حواجیح عاجل شهروندان کدام است و باید کوشش شود این حواجیح و خواست‌ها را هر چه زودتر تحقق بخشید و بعد معلوم می‌شود که آیا نتیجه کار خوب بود یا بد. این وجه مشخصه دوم بود.

وجه مشخصه سوم آزمایش کردن مداوم است. امتحان کردن کلیه پروژه‌های آزمایشی برای ابتکارات نوین. کلیه تغییرات با مناطق اقتصادی ویژه (سنژن و ژوهای) آغاز شد. در این مناطق جدید همه راه‌های ممکن آزموده شد، مثلاً آیا می‌توان زمین را به فروش رساند یا نه و آیا می‌توان مالکیت خصوصی را تقویت کرد یا نه. وقتی که به ۴۰ سال گذشته می‌نگریم، ما شدیداً مخالف اقتصاد بازار بودیم. بعد رفته رفته اقتصاد بازار را آغاز کردیم و جوینت ونچرهای خارجی را ممکن ساختیم. همه این‌ها ابتداء در یک فاز آزمایشی صورت گرفت. امروز هم وقتی شی جین‌پینگ از ایده "تمدن اکولوژیک" سخن می‌گوید، ما در مناطق مختلف چین متفاوت‌ترین پروژه‌ها را اجراء می‌کنیم. این هم بسیار مهم است. وقتی یکی از این پروژه‌ها با موفقیت روبه‌رو شود، در مناطق دیگر چین نیز به اجراء در می‌آید. اگر پروژه‌ای موفق نبود، تعطیل می‌شود و یا تغییر پیدا می‌کند.

علاوه بر این، یک خصلت دیگر نیز وجود دارد. چگونه بگوییم... به عبارتی یک خصلت فلسفی. معلوم است. ما در چین هستیم و هر روز در مورد اصلاحات و در رابطه با پیشرفت چین، سخن می‌رود. اصلاحات کلمه کلیدی است. ما تلاش می‌کنیم مشکلات و نقاط ضعف خود را پیدا کنیم و سعی می‌کنیم آن‌ها را رفته رفته از میان برداریم. علتی که ما می‌توانیم، ولی ایالات متحده آمریکا مشکل دارد که دست به اصلاحات بزند و فرم ایجاد کند، چیست؟ خیلی ساده، زیرا ما گامی برمی‌داریم که "دائو" (راه، پرنسیپ) نامیده می‌شود. دائو چیزی جامع‌تر و گسترده‌تر از "شو" (فن‌آوری، مهارت، شیوه) است. دائو فلسفه مافوق و برتر است و سمت‌گیری را تعیین می‌کند. شو به معنای سیاست مشخص است. در مبارزه علیه کووید-۱۹ دائو به این معنی است: زندگی مردم در مرتبه اول قرار دارد و نه منافع تجاری. این دائو است. و با پیروی از این دائو ما مقررات مشخصی برای مبارزه علیه ویروس تعیین کردیم.

### **س: چه تأثیراتی سنن فرهنگی و چه تأثیراتی تزه‌های مارکسیسم و حزب کمونیست چین روی صعود چین داشت؟**

**پ:** اگر ما سنن و فرهنگ چین را بشکافیم می‌توانیم این موضوع را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دهیم. ولی ما بمل ادعا کنیم که یک سلسله از فاکتورهای اساسی وجود دارد. یکی این‌که ما در فرهنگ چین برای کار سخت ارزش قایلیم. در فرهنگ چین، کار سخت بسیار مورد احترام واقع می‌شود. ما انسان‌های تنبل را دوست نداریم. انسان باید کار کند و کار کند و کار کند و این اخلاق کاری دارای اهمیت تعیین کننده است.

نکته دوم: در فرهنگ چین اصرار در ترقی ریشه‌دار است. همه کوشش می‌کنند سرنوشت خویش را تغییر دهند. کسی که مثلاً در اروپا نجار است، فرزند و نوه و نتیجه او هم می‌توانند نجار شوند. این کاملاً عادی است. در فرهنگ چینی فرزندان همیشه کوشش می‌کنند تا از والدین خود بهتر شوند و نوه‌ها حتی بیش‌تر. این جزء تفکیک‌ناپذیری از فرهنگ چینی است. حتی اگر فردی به آمریکا برود. نسل اول یک رستوران افتتاح می‌کند، نسل دوم وارد دانشگاه‌های عالی می‌شود. یعنی همیشه کوشش می‌شود که بهتر کار کرد. در نتیجه جامعه رقابت‌پذیرتر می‌شود و پیشرفت حاصل آن است.

یک خصلت دیگر این است که تمامی خلق خواستار هارمونی و صلح است. جامعه ما، جامعه خشونت‌پرور نیست، بلکه خواهان صلح است. به هر کجا که بنگری. چین بر روی هم بسیار صلح‌دوست است. ما فرهنگ خشونت نداریم. ما فرهنگ جنگ‌افروزی نداریم.

در نتیجه هر سه خصلت یعنی تلاش برای ترقی، اشتیاق به هارمونی و صلح و سخت‌کوشی... که می‌توان یک جنبه دیگر از فرهنگ کنفوسیوس، یعنی احترام به تحصیل، که انسان باید تحصیل کند و تحصیل کند و دانش فراوانی ببیند و از آن نیز به آن‌ها اضافه کرد، همه این عناصر تضمین می‌کنند که ما برای چین سیاست درست کلی-دائو- را نمایندگی

کنیم. از این طریق می‌توان قدرت تحرک و ابتکار مردم را به طور جامع بسیج کرد و آن‌ها را انگیزه کار کردن برخوردار هستند. به نظر من این‌ها عناصر سنتی هستند. البته عناصر دیگری نیز وجود دارد ولی وقتی از صعود چین سخن می‌رود، این چهار عنصر به نظر من تعیین کننده است.

در رابطه با مارکسیسم همان‌طور که می‌دانیم، از مارکسیسم چینی سخن می‌رود. این مسأله بسیار مهم است و ما این را مدیون صدر مائو تسه‌دونگ هستیم. هنگامی‌که او انقلاب چین را آغاز کرد، چین کمبیش در ابتداء سعی کرد شناخت‌های اتحاد شوروی را که در آن طبقه کارگر و شهرها در مرکز توجه قرار داشت، اقتباس کند. ولی مائو دریافت که چین یک کشور بسیار دهقانی است و بیش از ۹۵٪ مردم در روستاها زندگی می‌کنند و دهقانان فقیراند. از این‌رو او گفت: "نه، در مورد چین، اگر بتوان دهقانان چینی را برای انقلاب به حرکت درآورد، در آن‌صورت موفقیت با ما خواهد بود." از این‌رو اصلاحات ارضی را به جریان افکند تا زمین در اختیار دهقانان قرار دهد. و از این طریق بزرگترین ارتش سرخ پدید آمد. گفته شد "محاصره شهرها از طریق دهات" و نه "محاصره دهات از طریق شهرها" و در نهایت در سال ۱۹۴۹ در اثر انقلاب به رهبری حزب کمونیست چین، مائو به قدرت رسید. در واقع این خصلت ویژه چینی کردن مارکسیسم، که منظورش پرولتاریا و طبقه کارگر و نه دهقانان است، بود. ولی محتوی اصلی پیام یکی بود و آن این‌که باید منافع اکثریت خلق را دنبال کرد و کوشش نمود تا خیر عموم مردم تضمین شود.

اگر مارکسیستی بیندیشیم، یک سلسله از فاکتورهای را که در حال حاضر در دنیای مدرن کار و جامعه چین حاکم است، شاهد خواهیم بود. یکی تکیه مارکسیسم در سطح اقتصادی، یعنی پایه اقتصادی است. فارغ از این‌که کدام دولت چینی بر سر کار باشد، همیشه توسعه اقتصادی دارای بالاترین اولویت است. به قول معروف: "توسعه، کلید است." حالا ما از "توسعه پایدار" سخن می‌گوئیم، ولی باز منظور توسعه است.

از طرف دیگر دیالکتیک را "رویکرد دیالکتیکی" می‌نامیم، که بسیار به مارکسیسم و همین‌طور به سنت چینی "ین و یان" تعلق دارد که به این معنی است که باید تعادلی بین ین و یان یافته شود. لذا باید همواره هر دو جنبه لحاظ گردد. وقتی که بحرانی حاکم باشد، موقعیت‌هایی نیز وجود دارد و وقتی امکانی وجود داشته باشد، بحرانی نیز مشاهده می‌گردد. این رویکرد متعادل، تنگاتنگ با مائو، دنگ سیائوپینگ و شی جین‌پینگ مربوط می‌شود و فکر می‌کنم که هم با مارکسیسم و هم فرهنگ چینی مطابقت دارد که ترکیب خوبی است.

**س: شما در کتاب‌های خود از چین به عنوان "دولت متمدن" یاد می‌کنید. منظور شما از این تعبیر چیست؟ و این**

**دولت متمدن دارای چه پی‌آمدهایی است؟**

**پ:** مسأله اصلی این است که وقتی من مفهوم "دولت متمدن" را به کار می‌گیرم، این مفهوم را به عنوان امتزاج هزاران سال تمدن کهن می‌بینم. چین قدیمی‌ترین تمدن مداوم جهان با یک دولت عظیم مدرن است. از این‌رو چین هم یک تمدن بسیار کهن و هم یک دولت جوان مدرن با چهار وجه مشخصه است: جمعیت بسیار زیاد، سرزمین بسیار گسترده، سنن کهن و فرهنگ بسیار غنی. من دولت چین را این‌گونه مشخص می‌کنم.

چرا روی این مفهوم تکیه می‌کنم؟ اول این‌که این یک واقعیت است. چین مثل یک ناروی و یا کامبوج دیگر نیست. وقتی که از جمعیت چین سخن می‌گوئیم، مثل این‌که از جمعیت ۱۰۰ کشور اروپائی روی هم سخن بگوئیم. یک حساب سرانگشتی. کشورهای اروپائی به طور متوسط ۱۴ میلیون نفر جمعیت دارند، چین ۱.۴ میلیارد. چین به قدری عظیم است که تنها به خاطر وسعتش به یک قاره شبیه است. برای درک حکومت کردن بر این کشور عظیم، بیائید مثلاً دو مدرسه را با یکدیگر مقایسه کنید! مثلاً مدیریت یک مدرسه نیمه‌روزه برای کارگران کشاورزی با ۱۰۰۰ محصل. این

یک مدرسه است. یا مثلاً مدیریت دانشگاه فودان. آن هم یک مدرسه است. ولی شیوه‌های مدیریت این دو مدرسه کاملاً بایک دیگر تفاوت دارد.

مهم‌تر این‌که چین در طول تاریخ طولانی خود از به هم پیوستن صدها کشور به یک کشور واحد پدید آمده است. مثلاً در این منطقه چینی، در شانگهای، ما دارای ایالت یانگسو هستیم. در گذشته کشور WU و ایالت ژیانگ کشور Yue نامیده می‌شد. این دو کشور از سوی کشور Chu تسخیر شد. چو به نوبه خود زیر سلطه کشور Qin قرار گرفت. اگر صدها و یا هزاران سال به عقب برگردیم، خواهیم دید که آن‌ها به کشورهای مختلفی تعلق داشته‌اند که رفته رفته در یکدیگر نوب شده و به یک کشور واحد تبدیل گردیده‌اند. از این‌رو وقتی سعی می‌کنم حزب کمونیست چین را تعریف کنم، این حزب یک حزب سیاسی از نوع غربی نیست. احزاب سیاسی غربی را مایلم "احزاب منافع جزئی" بنامم. همه احزاب تنها بخشی از جامعه و بخشی از منافع جامعه را منعکس می‌کنند. علاوه بر این چین یک کشور متمدن است. از وقتی که چین از سال ۲۲۱ قبل از میلاد به دست پادشاه کین‌شی هوآنگ به وحدت رسید، کشور عمدتاً به عنوان یک کشور تک‌حزبی به وسیله یک دستگاه دولتی واحد حکومت شده است. در غیر این‌صورت ممکن نبود کشور را یکپارچه نگاه داشت، زیرا چین یک کشور کوچک نیست. این کشور از پیوستن صدها کشور کوچک به یکدیگر به یک کشور واحد تبدیل گشته است. نگاه کنید به اتحادیه اروپای امروزی. بزرگی اتحادیه اروپائی تنها نیمی از کشور چین است، ولی نمی‌توان یک سیستم چند حزبی، "یک فرد، یک رأی" را برای انتخاب رئیس اتحادیه و یا رهبری اتحادیه به اجراء درآورد. این رویکرد عمل نمی‌کند. در حالی‌که چین که بسیار بزرگتر است، از اتحادیه اروپائی لیبرال‌تر عمل می‌کند. تفاوت اینجاست. من آنرا این‌طور توضیح می‌دهم تا مردم، همین‌طور چینی‌ها کشور خود را بهتر درک کنند. ما گهگاه از مفهوم "تولید ناخالص سرانه" استفاده می‌کنیم. می‌دانید، این مسأله برای اغلب مردم چین زیاد مهم نیست. تقریباً مثل این است بخواهیم پیش‌بینی دما کنیم، مثلاً دمای هوا امروز ۳۰ درجه سانتی‌گراد است. این دما برای سنگاپور البته خوب است ولی برای چین خوب نیست. برای تعیین دمای چین حداقل چهار دسته‌بندی لازم است. از این‌رو کوشش می‌کنم تا گستره و بغرنجی کشور را توضیح دهم. در آن‌صورت می‌توان کشور را به شیوه متفاوتی درک کرد، نه مثل دونالد ترامپ و تیمش، ساده کرده، ساده‌لوحانه و احمقانه. آن‌ها نمی‌توانند چین را درک کنند.

### س: آیا کشورهای دیگر نیز می‌توانند مدل چینی را به کار بندند؟

**پ:** بسیار سخت است. مدل اصلی چینی و ویژه کشور ما است. یک معضل عمده این واقعیت است که در چین سنن بسیار کهنی حاکم است، که اهمیت دولت را عمده می‌داند. چین در تاریخ طولانی حیات خود اولین کشوری بود که سیستم کارمندان دولتی را به وجود آورد. ما سیستم آزمون و گزینش (امتحان سلطنتی) را در دوران سلسله Sui و قبل از آن پدید آوردیم. رؤسا و کادرها از طریق امتحان انتخاب می‌شدند و بدین‌سان دولت مورد احترام بود و بهترین‌ها و هوشمندترین‌ها وارد دستگاه دولتی می‌شدند. این بخشی از سنن کهن چین است. اغلب کشورها دارای این چنین سننی نیستند.

در ثانی حزب کمونیست چین بومی است. این حزب پس از ۲۲ سال مبارزه مسلحانه به قدرت رسید و در این بین بسیاری از مردم کشته شدند. لذا آنچه که حزب مردمی نامیده می‌شود از حمایت عظیم مردم برخوردار است. بنا بر تحقیقات من حزب کمونیست امروز ۹۱ میلیون عضو دارد، یعنی بیش‌تر از جمعیت المان. در عین‌حال، حزب کمونیست چین یک نهاد سیاسی و اجتماعی و در ضمن یک نیروی بسیار مثبت برای توسعه و تکامل چین است. این امر را بسختی می‌توان در مورد کشورهای دیگر عملی کرد.

ولی برخی از تجربیات مشخص می‌تواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد. مثلاً من به کرات اشاره کرده‌ام که سیستم سیاسی در غرب متکی به انتخابات است، در حالی که سیستم چینی بر پایه "چیدمان + انتخابات" بنا شده است. ما به افرادی نیاز داریم که مثلاً به عنوان فرماندار حداقل در یک یا دو منطقه امتحان خود را با دانش و تجربه خوب در مدیریت و حکومت پس داده باشند، در آن صورت برای انتخاب واجد شرایط اند.

مثلاً چین در مبارزه علیه کووید-۱۹ نسبت به بسیاری از کشورهای غربی به مراتب بهتر عمل کرد. ما از تجربیات مشخص زیادی برخورداریم، مثلاً در استفاده از ماسک. ولی بسیاری از کشورهای اروپائی بر این عقیده بودند که خیر! احفانه است! مثلاً ما از روز اول گفتیم "ملاقات خانه سالمندان را ممنوع کنید!" در اثر این شناخت ساده می‌توان جان بسیاری از مردم سالمند را نجات داد. موضوعی که در ایالات متحده آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپائی معضل بزرگی را ایجاد کرده است. برخی تجربیات ساده چینی وجود دارد که می‌توان تقبل کرد، فراموخت و اقتباس کرد.

### س: وجه مشخصه سیستم سیاسی جمهوری خلق چین چیست؟

**پ:** یک جنبه، یعنی چیدمان مدیران را قبلاً مطرح کردم. در غرب انتخاب است و در چین (چیدمان+انتخاب). اگر صلاحیت ۷ فرد اول اعضای کمیسیون دائمی کمیته مرکزی حزب را بررسی کنیم خواهیم دید که اغلب آن‌ها حداقل دو یا سه بار به عنوان فرد شماره یک در یکی از ایالات چین خدمت کرده است. این امر به نوبه خود به این معنی است که هر یک از آن‌ها قبل از این که "بلیط" حضور در روند انتخاباتی را دریافت کند بر حداقل ۱۰۰ میلیون نفر حکومت کرده بود. در نتیجه آن‌ها گروهی از رهبران بسیار شایسته اند. می‌خواهم بگویم که این دستگاه مدیریت یکی از تواناترین دستگاه‌های مدیریت در جهان است. اینجا "چیدمان+انتخاب" عمل می‌کند.

وجه مشخصه دوم، روند تصمیم‌گیری است. فرآیند تصمیم‌گیری چینی را "سانترالیزم دموکراتیک" می‌نامیم. این چیزی است که از اتحاد شوروی فرا گرفتیم. اول دموکراسی است. نظرات و موضع‌گیری‌ها از همه طرف شنیده می‌شود، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و بعد با اولین پیشنهادها باز به مردم رجوع می‌کند. در اینجا روندی وجود دارد که آن را "از خلق به خلق" می‌نامیم و بعد یک روند "از خلق به خلق" دیگر و باز یک دور دیگر "از خلق به خلق". طی مشاوره‌های فراوان در طی چندین دور نهایتاً به تصمیمی دست می‌یابیم که از نظر کیفی بسیار گرانبهاست. مثلاً روند معمول برای تعیین برنامه ۵ ساله را با در نظر گرفتن تکامل و توسعه کلی چین در نظر بگیریم. ما تازه سیزدهمین برنامه ۵ ساله را به پایان رساندیم و به چهاردهمین برنامه ۵ ساله نزدیک می‌شویم. روند تهیه این برنامه نیاز به ۱.۵ سال مشاوره گسترده و عمیق در کلیه سطوح دولتی و اجتماعی چین دارد و در این بین دیگر قابل پیش‌بینی است و نهادینه شده. تقریباً ۱.۵ سال قبل از برنامه پنجم بعدی کار شروع می‌شود.

در ابتداء نوبت کمیسیون اصلاحات و توسعه است و سپس نوبت شورای عالی است و سپس مجامع دیگر... و انواع ورودی‌ها و خروجی‌ها. این یک خصلت ویژه است و ما آن را از اتحاد شوروی آموختیم.

در تک تک مقررات مربوط به هانگ کانگ، سازمان بهداشت جهانی، و یا سازمان تجارت جهانی ما نیازمند ورودی‌های نهادها هستیم تا بتوانیم تصمیمات منطقی، هوشمند و معنی‌دار اتخاذ کنیم و این کار نیز نهادینه شده است. اگر بخواهید به شیوه تاکنون مرسوم رشد و توسعه اقتصادی چین را دنبال کنید، باید سه جنبه را در نظر بگیرید: اول، روند تعیین برنامه ۵ ساله، دوم، "دو جلسه‌ای" که ما در ماه مارچ هر سال تشکیل می‌دهیم (اجلاس کنگره ملی خلق و اجلاس کنفرانس مشورتی خلق چین) و سرانجام سوم، کنفرانس حزب کمونیست چین در مورد کار اقتصادی که هر سال

در ماه نومبر و یا دسمبر صورت می‌گیرد. این جلسات همگی نهادینه شده است: مارچ، نومبر و ۱.۵ سال قبل از برنامه ۵ ساله بعدی. این‌ها شاخص‌هایی هست که به طور روشن می‌توان دنبال کرد. علاوه بر این، باید ذکر کرد که آنچه در غرب "احزاب منافع گروهی" می‌نامیم، در چین "حزب منافع عام" نام دارد در نتیجه حزب ما منافع تمامی خلق چین را دنبال می‌کند و از این طریق می‌توان برنامه‌ریزی درازمدت کرد، زیرا غیر آن، برنامه‌های درازمدت قابل تحقق نیست. ادامه دارد